



(۷ / اگست / ۲۰۱۲)

تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان "

قسمت (۱)

بخش نهم

آنچه در جلد دوم (بخش نهم) هست :

■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■

■ « این قطره های خون ... » سروده ای از (پ . رتبیل

۱- باز هم سخنی در مورد زندانیانی که آغاز گر شکنجه

های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی در افغانستان بودند

۲- اجنت MI6 امپریالیزم انگلیس در میان رهبران زندانی شده خلقی ها

■

۳- نتیجه ترحم و دلسوزی بر گرگ درندهٔ مظلوم نما ؟

۴- سخنی در باره یک عضو برجسته استخبارات عربستان سعودی (المخابرات العامه السعودیه)

۵- حرفی در مورد سلول (پهلوی چایخانه)

■

۶- برخورد با یک تن از امر دهندگان کشتار های دسته جمعی مردم کندهار .

۷- نگاهی به چند تن از زندانیان طبقه سوم سمت شرقی .

۸- گپی در باره سه تن از کادر های برجسته پرچم که در سمت

شرقی " بلاک ۱ " زندانی بودند.

■

۹- در باره تعداد زندانیان تازه وارد به " بلاک ۱ " ؛ و انتقال

یک تن از آنان به سلول پهلوی چایخانه.

۱۰- مطلبی در باره " کشتار های دسته جمعی بی سر و صدا "

■ ■ ■ ■

خاطرات زندان

بخش نهم (۹)

۲۰۱۰/۱۰/۱۸

این قطره های خون

پ.رتبیل

(سپتمبر ۲۰۱۰)

از هر جدار صورتم ، خونابه می چکید
و هزار صخره فریادم
در زیر چرخ عراده هایی که نعش هم زنجیرانم را می کشیدند ؛
می شکست .

در آن شب ،
در آن توفانِ خونی که برپا کرده بودند اهریمنان دریایی
هر چیز می شکست .

شکست ها هم ، صدا های شانرا در گلوگاه بسته بودند
ما هم ، فریاد هایمان را
زیر انبور دندانهای مان ،
می فشردیم ،

تا دژخیمان پی نبرند به رازی که در گلوگاه داشتیم

از هُرم مرداب آن شامگاه تیره و دیرپا ،
بر می خاست بوی خون هم زنجیرانی که برده بودند از میان ما
و می نشست

بر تاق و رواق و سقف سلول های آن دژ مخوف .
و اهریمنان تاراج و تسخیر

- این غارتگران عصمت مرز های زادگاه مان -
تازه از روی بستر همسر دژخیمان فروخته سر
برخاسته بودند ،

تا با خون همبندان مان ، تجدید حیات کنند .

صدای باد هم ، نمی رسید بگوش
 که نم نم نفیر خون آتش گرفته تسلخ شدگان را
 برگیرد با مژه هایش ،
 و قطره قطره ،
 بچکاندش بر روی برگ های خشکیده
 که ریزان شده اند بر بستر باغکوچه های بی رهرو
 باشد که ،
 کودکی برهنه پا ، ژولیده موی و آشفته سر
 برش دارد ،
 به امیدی آنکه روزی
 اهریمنان دهن خونین ، برهانند پدرش را
 از آن زندانی که
 شکست ها هم ، صدا های شانرا در گلوگاه بسته بودند .
 نگهش دارد از برای آنروز
 تا بکشاید پدر ، گره زکارش ؛
 و گویدش :
 « این قطره های خون ، که می بینی
 چشم بیدار آنانی است
 کز برای آزادی ،
 بر اهریمن تجاوز و تاراج
 و بر هیولای هراس و مرگ ؛
 چیره شدند .
 و من ، دیده بودم آن عزیزان را...
 در آن دژ مخوف ،
 که " زندان پلچرخی " می نامندش » .

۱- باز هم سخنی در مورد زندانیانی که آغاز گر شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی در افغانستان بودند :

در صفحه ۶۷ جلد اول (خاطرات زندان پلچرخی) در باره فرکسیون خلق " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " (در واقع باندی به نام " خلق و پرچم ") زیر عنوان [« ۲ - نگاهی گذرا بر زندانیانی که آغاز گر شکنجه های وحشیانه و کشتار های دسته جمعی در افغانستان بودند »] مطالبی نوشته شده که خوانندگان مسلماً آنرا به خاطر دارند . در قسمتی از آن بحث چنین آمده :

« ضربه خوردن برق آسای اعضای مرکزی فرکسیون خلق به رهبری داکتر شاه ولی صدراعظم [بعد از قتل امین به دست جنرال روسی] و انتقال این دسته ای تقریباً (۱۲۰) نفری که مشتمل بودند بر اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی و کادر های مهم حزب و همینطور صاحب منصبان دارای مقامات کلیدی در وزارت دفاع و اعضای " شورای انقلابی " و ... ، به زندان پلچرخی ؛ انتقال داده شدند »

اینها که خود آغازگر گرفتاری و تحقیق و شکنجه های وحشیانه و اعدام های دسته جمعی ده ها هزار زندانی بی گناه در افغانستان بودند ، لست دوازده هزار (۱۲,۰۰۰) تن اعدامی را بعد از مرگ مسخره رهبر اولی حزب شان (تره کی) در دیوار های وزارت داخله نصب کرده بودند ، تا کنون - که سه دهه از آن کشتار های دسته جمعی سپری شده - به درستی آشکار نگردیده که در دوره رهبر دومی اینان (امین جلاد) چند هزار نفر دیگر به مسلخ پلیگون فرستاده شدند .

طبق محاسبه آگاهان ، خانواده های اعدام شدگان توسط خلقی ها ، که به وزارت داخله کارمل مراجعه کردند بیست هزار (۲۰,۰۰۰) زندانی دیگر هم مفقود الاثر بودند . سازمان امنیت شوروی شماری از جلادان شان را به خاطر فروکش کردن خشم برحق مردم ، از میان اینان بیرون کشیده در همان اوایل تجاوز روس ها به کشور (در ماه جوزای ۱۳۵۹) ؛ به قتل رساندند .

اعدام شدگان این باند آدمکش این ها بودند :- صدیق عالمیار وزیر پلان ؛ صاحب جان صحرايي وزیر سرحدات ؛ انجنیر ظریف وزیر مخابرات ؛ عبدالله امین برادر امین ؛ اسدالله امین برادر زاده و داماد امین ؛ علی شاه پیمان قومندان عمومی پلیس ؛ جانداد قومندان گارد ؛ عارف عالمیار رئیس ترانسپورت (مشهور به " عارف جیدو ") ؛ اقبال آمر امنیت گارد ؛ ودود رئیس مخابره گارد ؛ وزیر زیرک یاور امین ؛ عمر وردک رئیس تحقیق ؛ سید عبدالله قومندان محبس پلچرخی .

شماری از زندانیان این باند مشتمل بودند بر :- داکتر شاه ولی (صدراعظم) ؛ عبدالحکیم شرعی جوزجانی (وزیر عدلیه) ؛ رشید جلیلی (وزیر زراعت) ؛ خیال محمد کتوازی (وزیر اطلاعات و کلتور) ؛ ... محمد سالم مسعودی (وزیر معارف) ؛ پوهاند محمود سومما (وزیر تعلیمات عالی) ؛ فقیر محمد فقیری (وزیر داخله) ؛ داکترعبدالمحمد درمانگر (معاون وزارت امور خارجه) ؛ علی گل پیوند (معین وزارت اطلاعات و کلتور) ؛ منصور هاشمی (وزیر آب و برق) ؛ اقبال وزیری (رئیس عمومی سیاسی قوای مسلح) ؛ شایسته خان (قومندان زندان پلچرخی) ؛ قدوس غوربندی (وزیر تجارت) ؛ حسن گل وفا کارگر (رئیس اتحادیه های کارگری) ؛ حکیم مالیار (معین وزارت تجارت) ؛ نظیف الله نهضت (سفیر در کوبا ونویسنده " آشوب بیگانگان " [۱] ؛

صادق عالمیار (قومندان کوماندو بالاحصار کابل)؛ عتیق عالمیار (منشی سازمان خلقی خیرخانه مینه)؛ زلمی کاشفی (رئیس در وزارت ترانسپورت)؛ محمد نجیم آزما (رئیس پست وزارت مخابرات)؛ نورحسن مزدور (رئیس در وزارت تجارت - قبل از کودتای ثور ۵۷ به سمت معلم زبان پشتو در آن وزارت تدریس می کرد)؛ آدرخش حافظی (مدیردر وزارت ترانسپورت)؛ آقا حسین تلاش (رئیس فابریکه نساجی بگرامی)؛ عبیدالله محک (رئیس اداری وزارت داخله)؛ صالح محمد کلیوال (معاون حزبی ناحیه ۱۱ خیرخانه).

شماری اصلی اعضای رهبری فرکسیون امین که اطلاعات زندان آنان را بنام "باند امین" در میان زندان مشهور ساخته بود، به ۱۰۱ تن می رسید، که با تعدادی از خلقی های خارج از این فرکسیون مثل "خر قیوم" و دیگران تا ۱۲۰ تن می رسیدند. این ها را بعد از دوره تحقیقات از خاد صدارت راساً به بلاک اول انتقال دادند. این عده در سمت غربی "بلاک ۱" (اغلباً در سمت شرقی آن بلاک) زندانی بودند. در اوایل آمدنشان مدتی در "بلاک ۲" هم زندانی بودند. در آن زمان قسمی که در بخشهای دیگر هم نوشته شده، تعداد کمی تشناب در "بلاک ۲" فعال ساخته شده بود. این ها که درهنگام نوبت تشناب با سایر زندانیان، روبرو می شدند، زندانی ها به آنان دشنام های رکیک می دادند. گاهگاهی، شماری از زندانیان درد رسیده، با مشت و لگد به آنان حمله ور می شدند. دست نامرئی اطلاعات زندان هم در اینکارها دخیل بود؛ همچنان لومپن های احزاب اسلامی اینان را [که در درون باند وطنفروشان ("حزب دموکراتیک خلق") از نفوذ قابل توجهی برخوردار بودند]، اذیت و اهانت می کردند. شکوه و شکایات این ها به گوش رفقای شان در خارج از زندان رسید. سرانجام اداره اطلاعات زندان تصمیم گرفت این گروه کثیر العده را به منزل دوم و سوم کوه قفلی های سمت شرقی "بلاک ۱" که تشناب هرکوه قفلی به داخل آن بود، انتقال بدهد.

ترکیب هر "کوه قفلی" قسمی تنظیم شده بود که [سه تن خلقی، در بعضی حالات؛ حتا چهار تن خلقی با یک تن از طیف های دیگر (عمدتاً چپ انقلابی)] که یک نفر از آنان بر روی سطح اتاق می خوابید [مجموع زندانیان هر کوه قفلی به ۵ نفر می رسید (بعضاً تا ۶ زندانی هم ازدیاد می یافت). نصف این تیم جنایتکاران در منزل دوم همین سمت با عین ترکیب زندانی بودند. در دهلیز ما صدراعظم و دوتن از وزیران اش (مسعودی و کتوازی) زندانی بودند. از زمره جنایتکاران مهم صادق عالمیار، شفیق عالمیار و عتیق عالمیار بودند که سومی به "خدای خیرخانه" مشهور بود (اینها برادران صدیق عالمیار وزیر پلان بودند).

صادق عالمیار قومندان قطعه کوماندوی بالاحصار که قد کوتاه داشت. مردی بود جدی، مؤدب، صمیمی و بسیارخونسرد. وی بر خلاف برادر خرد اش عتیق جنایتکار، با سایر زندانیان بخصوص با چپ انقلابی ظاهراً با "احترام" و "صمیمیت" برخورد می کرد. نامبرده روزی در مورد (حادثه ۱۴ اسد بالاحصار کابل) چنین گفت: "یک تن از اعضای کوماندو [که دو و یا سه تن چپی می گفتند]: "وی عضو سازمان رهائی و برادر زنده یاد سلطان عضو کمیته مرکزی سازمان پیکار برای نجات افغانستان بود" - توخی [... و من، هر دو با هم دوست بودیم. من او را به حیث یک شعله ای نمی شناختم. هردو درکشورمصر غرض فراگیری آموزش کماندویی فرستاده شده بودیم. در آن روز همه بالای میز غذا نشسته بودیم. غذا تمام شده بود. وی مرتب به ساعت اش نظر می کرد. به یکبارگی ماشیندارش را که در پهلو دستش بر روی میز بود، برداشته مرا هدف قرار داد. پیش از آنکه مرمی هایش به جانم اصابت نماید، ماشیندار من همچنان دم دستم بر روی میز قرار داشت، آنرا به سرعت برداشته خودم را با چوکی (به پشت) بر زمین انداختم. در حالی که مرمی های وی به کنج میزنان

اصابت می کرد ، من در همان حالت افتاده بر زمین بالایش فیر کردم . در جریان صحبت وی ، برادرش ، من و یک تن از هم دوسیه های سازمان ساوو (داکتر سیماب) که هم اتاقی آنان بود ، حضور داشتند .

چند تن از این فرکسیون برای اطلاعات زندان کار می کردند : - کلیوال ؛ عبیدالله محک (که خانمش دلارا محک رئیسه سازمان زنان در دوره تره کی - امین بود و خودش بعد از رهائی از زندان بنا بر سفارش " راجا انور" (در زیر عنوان بعدی ، درمورد - راجا انور - توضیحات لازم داده خواهد شد) خودش را در خدمت تبلیغات امپریالیزم انگستان قرار داد (گوینده زبان پشتوی رادیوی BBC گردید) ؛ آقا حسین تلاش ؛ سلطان احمد بهین رئیس سیاسی کام [زندانیان خلقی درمورد این ننگ پشتونهای ولایت هرات ، چنین می گفتند : " سلطان به امین بسیار زیاد نزدیک بود و یگانه شخصی بود که می توانست با تفنگچه اش نزد امین برود"] ؛ خیال محمد کتوازی وزیر اطلاعات و کلتور ؛ علی گل پیوند معین اطلاعات و کلتور (دو نفر اخیر در اوایل زندان با اطلاعات زندان همکاری می کردند ، بعداً به اثر اندرز های بزرگان خود ، از این کار برای حریفان سیاسی شان منصرف شدند) ، [نقل قول مستقیم از یک تن از اعضای همین فرکسیون که جوانی بود سنگین و مؤدب و با معاشرت و شدیداً ضد ببرک کارمل و دارو دسته پرچمی اش] ؛ عبدالسلام مشهور به مستری ، وی قد بلند و اندام ورزیده داشت . این شخص لومپن که کدام نزدیکی قومی با حفیظ الله امین داشت ، شغل اصلی اش درست کردن ماشین های موتر بود . در باند خلق به سبب همین پیوند قومی با امین جلاد ، مورد توجه و ستایش دیگران قرار گرفته ، به عنوان "کارگر" از وی قدردانی می کردند . در اصل احترامی آمیخته با هراس به وی داشتند . بعضی از خلقی ها می گفتند " مستری" از خبرکش های نازدانه امین بود . " گردون ظالم" شرایط استفاده های مادی و معنوی ، امتیازات و شکوه و دبدبه آن زمان را که به سبب ارتباط قومی با امین و عضویت در باند "دموکراتیک خلق افغانستان" نصیب وی ساخته بود ؛ با هجوم ارتش متجاوز شوروی یکسره از وی گرفت . مستری در تمام دوره تحقیق و بعد از آن بر ضد اعضای رهبری فرکسیون خلق جاسوسی می کرد و برای تثبیت بیگناهی و زنده ماندنش امین و خانواده اشرا همیشه داو و دشنام می داد .

۲- اجنت MI6 امپریالیزم انگلیس در میان رهبران زندانی شده خلقی ها !

در ارتباط با حضور یک تن از اجنت های با صلاحیت MI6 انگستان بنام (راجا انور) در زندان پلچرخی ، به نگاشته ام تحت عنوان : « مدافعان قلم به دست طالب در تقابل با مدارک » مؤرخ فبروری ۱۹۹۸ (حوت ۱۳۷۶) که با نام مستعار (آذرویه) درمجله ("پیام زن") و سایت های (افغان جرمن) ، (دعوت) ، (پیام آزادی) و "بابا" منتشر شده است ، مراجعه نمودم ، و از عنوان « **دهم - پاکستان ، صوبه سرحد و "خلقی" ها** » بخشهای آنرا برگزیدم ، تا علت حضور چنین شخصی را - در زندان پلچرخی - در روشنی قرار دهم :

« **منافع اقتصادی و سیاسی استعمار و امپریالیزم چنین تقاضا می کرد ، تا بعد از خروج اجباری**

از کشور های مستعمره ، در جغرافیای سیاسی آن کشور ها بازنگری کرده ، مرز های نوین و دلخواه اش را به شگرد گوناگون ، من جمله از طریق مزدوران بومی قبلاً پرورش یافته ، بر مستعمرات تازه به استقلال رسیده تحمیل نماید ، چنانچه استعمار انگلیس بعد از شکست مفتضحانه در افغانستان خط منحوس «لارد دیورند» را با امضای دست پروردگان افغان اش در سال ۱۸۹۳ عیسوی رسمیت بخشید . و

بخشهای وسیع و استراتیژیک سرزمین قبایل نشین (پشتون های این کشور) را بیرحمانه از پیکرش برید و آنرا با هند تحت سیطره اش ملحق ساخت. به مجردی که از درون هند، پاکستان زاینده شد، و پا به عرصه وجود سیاسی گذاشت، بیدرنگ خود را وارث بی چون و چرای قلمرو های «خدا داد» آنطرف خط خیانت نشان «دیورند» خواند.

دولت پاکستان برای آنکه ثبات در این مناطق را تأمین کند، دست به یک سلسله ریفرم های زیرکانه ای زد. سرویس جاسوسی انگلیس خدعه کلونیالیستی به کار برد، و آن اینکه نسل جوان و جنگجویان غیر مسن این قبایل را با پول هنگفت، با اسم و رسم "مدد معاش دوره تحصیل"، همچنان بسا امتیازات دیگر به مکتب های نظامی و ملکی پذیرفت. و بعد از اختتام دوره تحصیل آنانرا در نهاد ها و سازمان های ملکی و نظامی، بخصوص استخباراتی (ISI) به سمت مدیران و صاحب منصبان باصلاحیت به کارگمارد. جوانان و اسلحه به دوشان این قبایل که به سهولت تطمیع شده بودند، یعنی دانه های زهرآگین ریفرم استعماری را چیدند و به دام امتیازات مقامات دولتی و صلاحیت و صلابت های دل انگیز و لذت بخش آن افتیدند. در واقع مبارزه به خاطر آزادی کامل سر زمین شان از سلطه دولت تازه در نقشه جغرافیای جهان جا داده شده را به دست فراموشی سپردند. [*]

کشور نوظهور وابسته به انگلستان و سرویس جاسوسی آن کشور، یعنی پاکستان [که رهبر پر آوازه اش محمد علی جناح عضو نازدانه ای آن بود] از این عملکردش؛ از جمله به دو هدف اساسی دست یافت: نخست احساس ناسیونالیزم ملیت پشتون و جدایی سرزمین شان از پاکستان را از لوح دماغ - دستکاری شده - آنان سترد. و دیگر اینکه این طیف تطمیع شده را از طریق اعطای مقامات ملکی و مناصب نظامی و استخباراتی تحت نظارت مستدام و دسپلین شدید نظامی قرار داد. و وظایفی را در رابطه به افغانستان به آنان محول کرد؛ من جمله - بعد از تأسیس "حزب دموکراتیک خلق" - وظیفه جلب و جذب خلقی های این حزب را به این طیف تطمیع شده (در واقع فریب خورده) سپرد. بعد از کودتای ننگین ثور ۱۳۵۷، اوضاع و حالات در مناطق مذکور دستخوش تغییرات گردید. پروژه تحزب و تنظیم سازی علیه دولت کودتای ننگین ۷ ثور [که به فرمان و مساعدت نظامی روسها، داوود خان و خانواده اش را به قتل رساندند و خود قدرت را به چنگ آوردند]، توسط CIA و ISI

[*] - بطور مثال سیاست انگلیس و دولت جانشین آن در منطقه یعنی پاکستان در پذیرایی از فراریان ظلم و اجحاف عبدالرحمن خان جلاد در وجود ملیت زحمتکش و مظلوم هزاره که از ترس آن جلاد وابسته به انگلیس و دولت سرکوبگرش به پاکستان رفته بودند، مؤید این سیاست استعماری می باشد که چگونه استعمار از اقلیت های یک کشور تحت سلطه و یا از اقلیت های پناهنده در کشور های همجوار - وابسته به استعمار - در جهت سرکوب سایر ملیت ها استفاده می نماید.

طراحی گردید. و نخستین تنظیم جهادی، یعنی «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» در سال ۱۳۵۷ ذریعه دو سازمان استخبارتی فوق الذکر که در اصل طراح اصلی همین MI6 بود؛ سرهمبندی گردید.

بعد از تجاوز شوروی به کشور، و زندانی شدن رهبران فرکسیون خلق، و بخش های از صفوف آنان توسط قوای اشغالگر روس، خلقی ها، بقای فیزیکی و سیاسی شانرا در چنبر حراست ISI و چتر حمایت سازمان CIA جستجو نمودند. و با نیت شوم و آرمان مسموم، که خواست همیشگی شان بوده، به پاکستان کوچیدند و خویشتن را در معرض جلب و جذب میزبانان پشتون (که هر کدام سابقه سالها خدمت در تشکیلات دولت پاکستان اعم ملکی و نظامی، بویژه ISI داشتند)؛ قرار دادند.

بعد از کسب به اصطلاح افتخار عضویت در ISI و آموزش لازمه در امور مربوطه، اینبار نه به خاطر فروش میهن به سوسیال امپریالیزم شوروی؛ بل به خاطر فروش آن به نماینده امپریالیزم غرب در منطقه، یعنی (پاکستان)، به گونه مخفی، نیمه علنی و علنی در به ثمر رسانیدن پروژه طالبان سهم قابل توجهی گرفتند. همچنان آخرین بخشهای اینان، یعنی منسوبین وزارت های دفاع، وزارت داخله و بخشهای ازخاد، که از جنگهای بین التنظيمی اخوانی های رهن، آدمکش، جاسوس و وطنفروش هشت ثوری به سر باندی حکمتیار، ربانی، «قهرمان مسعود»، مزاری، سیاف، خلیلی، مجددی، محقق، دوستم، آصف محسنی و امثال شان جان به سلامت برده بودند؛ وحشت زده به پاکستان فرار کردند. فراریان اخیرالذکر به سفارش جنرال تنی، که خود و رفقاییش بعد از شکست کودتایشان علیه داکتر نجیب، از طریق حزب اسلامی به سازمان استخبارات نظامی پاکستان ISI پیوسته بودند، به عضویت آن سازمان پذیرفته شدند، و در میان طالبان افغان (نه طالبان پاکستانی) به فعالیت آغازیدند.

بخشی از زد و بند های پشت پرده رهبری خلقی ها با غرب - به نمایندگی راجا انور - در کوفته قفلی های سمت شرقی "بلاک ۱" زندان پلچرخی که داکتر شاه ولی و سایر رهبران آن فرکسیون در آنجا زندانی بودند صورت گرفت.

چندین تن از اعضای زبده ISI پاکستان، که بعد ها شمار شان رو به افزایش گذاشت؛ من جمله جاوید اختر یک تن از کماندوهای ورزیده سازمان جاسوسی پاکستان - که دو بار اقدام به فرار ناموفق از بلاک دو زندان پلچرخی کرد - در این زندان به سر می بردند. سه تن از آنان، یکی (کریم) از چترال پاکستان، دومی نثار احمد عضو بسیار هوشیار و خونسرد ISI و سومی راجا انور عضو MI6 و ISI بود. هر سه تن پاکستانی اخیرالذکر با اطلاعات زندان رابطه داشتند. شخص اخیر (راجا انور) که در خارج از زندان با این شبکه (خلقی ها) ارتباط قایم کرده بود، در ماه جوزای سال ۱۳۶۲ در زندان پلچرخی (بلاک اول، سمت شرقی، منزل دوم) با اعضای رهبری فرکسیون خلق - در قالب زندانی - در تماس مستقیم قرار داده شد. وی دایماً با هیئت رهبری فرکسیون خلق محشور و هم صحبت بود. موصوف بعد از رهائی از زندان پلچرخی؛ در سال ۸۹ یا ۱۹۹۰ نظراتش را در مورد هیئت رهبری فرکسیون خلق که در زندان با آنان صحبت های داشت، در دو مصاحبه، از طریق رادیوی BBC انعکاس داد. همچنان گوینده رادیو راجا انور را منحیث همکار جدید خود معرفی کرد. خبر همکاری

وی با **BBC** به خاطر کتمان هویت اصلی وی پخش گردید، تا شنوندگان تصور نمایند که وی شخصیت مستقلی می باشد که بنا بر خواست خودش با رادیوی **BBC** به همکاری پرداخته است.

حضور برخی از اعضای رهبری فرکسیون خلق، مثل کریم میثاق وزیر مالیه دولت کودتای ننگین ۷ ثور و تمرکز بیشترین کادر های آن در انگلستان، بخصوص بعد از به قدرت رسیدن نجیب جلااد؛ می رساند که این رمیدگان ظاهراً به تشویق عمال انتلیجنت سرویس انگلستان (که بنامهای **MI5** مسئول کسب اطلاعات در داخل انگلستان و **MI6** مسئول عملیات بر اندازی و جاسوسی در خارج از انگلستان می باشد)؛ اما در باطن، بطور آگاهانه خود شانرا وسیله اعمال قدرت امپریالیزم غرب - که در قالب **ISI** در منطقه امور دلخواه اش را پیش می برد - ساختند، تا اگر گرگس بخت شان بال بگشاید و اینبار، نه از طریق « همسایه بزرگ شمالی»؛ بل از مجرای **CIA** و "جماداران خوش بوی پاکستانی"، زیر غشای طالبان به امارت دست یابند».

با در نظر داشت فعل و انفعالاتی که در فوق تذکار یافت، امپریالیزم انگلیس لازم دید یکی از اعضای کارکشته **MI6**؛ (راجا انور) [۲] را که قبلاً زیر پوشش "مشاور امور فرهنگی" در پهلوی ذوالفقارعلی بهوتو صدراعظم سابق پاکستان قرار داده بود و در ظاهر منحنی "معلم خانگی" دخترش بی نظیر بهوتو، مگر در خفا به شکل دهی افکار سیاسی وی در رابطه با منافع غرب در افغانستان و منطقه، وظایف محوله اشرا پیروزمندانه انجام داده بود؛ به کشور ما بفرستد تا به همکاری عوامل مخفی اش در داخل " حزب دموکراتیک خلق " به کدام بهانه ای گرفتار شده [یک تن از دفاعیه نویس های حرفه ای داخل زندان پلچرخی که از طیف چپ انقلابی به شدت نفرت دارد در مورد چگونگی اتهام راجا انور طی نامه به یکی از دوستان چنین نوشته: " ... دفاعیه راجا انور را من برایش نوشته ام. وی متهم به بمب گذاری و انفجار و... بوده است ... "]، به زندان پلچرخی انتقال داده شود، تا با هیأت رهبری فرکسیون خلق (در رأس داکتر شاه ولی صدراعظم حفیظ الله امین جلااد) که مسئول حوزه های سازمان یافته " حزب خلق " در مناطق پشتونستان نیز بود، در باره وقایع و اتفاقاتی که بعد ها به وقوع پیوست [مثل کودتای جنرال تنی و همکاری افراد نظامی و سیاسی خلقی ها در پروژه ساختمان طالبان و بسا زد و بند های پشت پرده] در فضای زندانی که روسها بر آن حاکم مطلق بودند؛ وارد مذاکره شود. در این امر بطور قطع نمی توان تردید داشت، در زندانی که **KGB** در آن خدایی می کرد، چنین صحبت هایی نمی توانست از چشم و گوش آن سازمان جهنمی پنهان بماند. به دو نقطه عطف در همین زمینه توجه کنیم:

۱- درگذشته **KGB** از متن ملاقات های سردار داوود با سران کشورهای لیبیا، ایران، هند و پاکستان [بخصوص صحبت جنرال ضیاء الحق با داوود خان در اسلام آباد] از طریق آن عده از اعضای " ضبط احوالات " که در قالب دیپلمات و کارکن فنی- مثل مامور مخابره، ثبت آواز و تایپست - سفارت خانه های افغانی مقیم خارج فعالیت داشتند؛ نه تنها مستحضر شده بود؛ بلکه از طریق همچون افراد، سفراء و دیپلمات های افغانی هوادار داوود خان و کشورهای غربی را نیز تحت نظر قرار داده بود [به این نکته مهم باید توجه کرد که در دوره ریاست جمهوری داوود خان، **KGB** در ارگانهای دولت وی، بخصوص "ضبط احوالات" ("مصونیت ملی")، وزارت دفاع، و وزارت امور خارجه (وزارتی که کارمندان و پرسنل اداری و فنی آن از وابستگان دربار و نخبگان

طبقه حاکمه و عناصر دستچین شده " ضبط احوالات " - وابسته به افسار پائینی اجتماع - بودند (نفوذی در خور توجه کرده بود.] .

۲- در ایام پناهندگی داکتر نجیب در تعمیر " سازمان ملل متحد " در کابل که تقریباً چهار و نیم سال ادامه یافت ، تمامی صحبت های خصوص وی [که از طریق تیلیفون ماهواره ای صورت می گرفت] با اشخاص مورد نظرش در داخل و خارج افغانستان بخصوص با نماینده سرمنشی ملل متحد (بینن سیوان) از چشم ها و گوشهای بسیار حساس این سازمان پنهان نماند [۳] . □



توضیحات



[۱] - **نظیف الله نهضت** در صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸ کتاب خود (" آشوب بیگانه گان ") چرندیات خودش را از زبان دو تن رزمنده ساما چنین بیان کرده است :

« یکی از خاطرات رقت آور آن سالها آشنایی من با دو عضو رهبری سازمان آزادی بخش ملی افغانستان ساما علی و زمری از ولایت فراه میباشد . بعد از گرفتاری رهبری و اعضای ساما عده آنها محکمه و به اعدام محکوم شدند. وبه اساس پلان قبلی اعدام شونده گان به اطاق های ما آورده شدند . من با دو نفر آنها علی و زمری فراهی آشنایی حاصل کردم این آشنایی باعث شد که بحث های گرمی بین ما صورت گیرد. زمری فراهی گفت قبل از ۶ جدی ۵۸ ما فکر می کردیم که حفیظ الله امین اجنت شوروی است و همین عامل اصلی مخالفت ما با او و حکومت خلقی بود اما در شام ۶ جدی زمانیکه ما مشاهده کردیم که قصر امین در تپه تاج بیگ زیر باران مرمی های اردوی شوروی قرار داشته و از هوا توسط طیارات بمبارد میشود نظر ما تغیر خورد و ما واقعیت های را که قبلاً قابل درک نبود درک کردیم . مردم کابل همه شاهد بودند که چگونه قصر امین در نتیجه طیارات شوروی آتش گرفته است این حالت واقعاً برای هر وطنپرست افغان درد آور بود و یکنوع احترام را در دل هر افغان نسبت به امین که در راه وطن قربان می شد برمی انگیخت . من در همان زمان به رفقای خود گفتم که محاسبه و قضاوت ما در مورد حفیظ الله امین کاملاً غلط بود او واقعاً دشمن آشتی ناپذیر شوروی ها و قهرمان ملی مردم افغانستان بود . او قهرمانانه مرگ را پذیرفت و تسلیم شوروی ها نشد . من اکنون قلباً به او احترام دارم . اگر شرایطی وجود می داشت که من زنده می ماندم و در موقعیت نیرومندی قرار میداشتم تلاش می کردم که مجسمه او را بحیث قهرمان ملی افغانها بسازند . »

خواننده گرامی جا دارد این سخنان بیهوده و بی اعتبار که نویسنده دروغ پرداز و مردم فریب از زبان دو رزمنده ساما [که شناخت منطقی از ماهیت رژیم خون و خیانت کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و رهبران جنایتکار آن (تره کی و امین جلاد) داشتند و در زمان حاکمیت و اقتدار این جنایتکاران با قلم و سلاح گرم در پی سرنگونی آنان گام بر میداشتند] در کتاب خود نقل کرده و طور معروف " ده پای مرده تهمت کده " توسط آن رفقای ساما که هم اکنون بر ضد تجاوز ارتش اشغالگر امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء می رزمند ؛ به نقد کشیده شود . ای کاش ، شرایط فرصت این نقد را به من وا گذار می کرد !

زمانی که به بخشی از یاد داشت های دور مانده ام که دوباره آنرا دستیاب نمودم ؛ مراجعه کردم در قسمتی از آن چنین آمده : « در جریان قدم زدن با یک تن از خلقی ها که از پیلوتان مجرب بود ، وی ضمن صحبت در رابطه با پیاده شدن قوای متجاوز روس در کابل و حمله به اقامتگاه امین چنین گفت : " وزیرری صاحب [اقبال وزیرری رئیس عمومی سیاسی قوای مسلح و عضو کمیته مرکزی باند " دموکراتیک خلق "] خودش گفت زمانی که به امین صاحب خبر دادم که قوای ارتش سرخ تعدادی از سربازان ما را کشته به طرف شما در حرکت است . امین صاحب با تعجب و با خشم در جوابم گفت : " می فهمی یانه ؟ چی میگی اینها ارتش سرخ از کشور برادر هستند ، برای کمک آمده آند ، تو چی مگی ! » متن گفته ای همین پیلوت خلقی را

من بار بار از زبان خلقی ها شنیده ام . نخبه های اینها می گفتند امین صاحب تا آخرین لحظه هم باور نمی کرد که قوای سرخ برای زدن خودش به طرف قصر روان شده ... » .

[۲] - **نوشته خلیل زمر** : « باری در بلاک اول زندان پلچرخی در یک اتاق چهار نفری با دو نفر خارجی به نامهای محترم **راجا انور** قبلاً استاد در پوهنتون اسلام آباد، عضو کمیته مرکزی حزب مردم پاکستان، مشاور ذوالفقار علی بهوتو صدراعظم سابق پاکستان در امور فرهنگی و معلم خانه گی بی نظیر بهوتو و مرد سالخورده و مسن به نام **سکالا** که اهل اطیش بود تقریباً دو سال را یک جا سپری کردیم. **راجا** شخص دانشمند، شاعر و نویسنده بود و چون در تمام سفرهای علی بهوتو او را همراهی میکرد آدم جهان دیده با شناخت عمیق و گسترده از رهبران بسیار ممالک جهان به حساب میآمد. او در آن سالها که اکنون از آن سی سال میگذرد از آینده پاکستان بسیار اظهار تشویش میکرد. یکی از روزها برایم گفت که پاکستان به "زباله دان مرتجعین جهان" مبدل شده است. زیرا پس از کودتای جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ بخش مذهبی مرتجعین و مخالف با اصلاحات ناصر ترجیح دادند در یک کشور اسلامی مانند پاکستان زنده گی کنند، مخالفین رفورمهای عبدالکریم قاسم رییس جمهور عراق نیز پس از کودتای وی در سال ۱۹۵۷ به پاکستان آمدند و مخالفین معمر القذافی رییس جمهور لیبیا در اوایل دهه هفتاد پاکستان را برای زنده گی برگزیدند. فقط مرتجعین افغانستان کم بود که آنها نیز پس از کودتای محمد داوود در سال ۱۹۷۳ و به خصوص بعد از کودتای هفتم ثور کشور شان را ترک و به پاکستان فرار نمودند. تعدادی از این مهاجرین که ثروتمند بودند و دولت پاکستان هم میزبان بسیار مهربان ثروتمندان است با ایجاد مکاتب و سایر نهادهای مذهبی به فعالیتهای سیاسی پرداختند و برخی دیگر آنها حتی به شمول مجاهدین افغانستان در کمپهای مخصوص به فراگرفتن فنون نظامی مصروف شدند. پاکستان که کشور قومی و قبیله یی میباشد رونق یافتن مدارس مذهبی که افراطیت در آنها تدریس میگردد به اضافه پخش و گسترش اسلحه و فعالیتهای سیاسی - نظامی در داخل آن برای ثبات آینده پاکستان و منطقه بسیار خطرناک خواهد بود. پاکستان "زباله دان مرتجعین" شده و دیری نخواهد پایید که مردم پاکستان تاوان آن را خواهند پرداخت. **راجا انور** که از شخصیتهای منور و دارای اندیشه های ترقیخواهانه برای پاکستان بود و به کشور خود ازین زاویه نگاه میکرد، حوادث جاری آن وقت پاکستان را که جنرال ضیاء الحق در رأس قدرت قرار داشت، منفی و فاجعه بار برای آینده پاکستان ارزیابی میکرد. « { همین به اصطلاح "حوادث جاری" ، " فاجعه بار" در ایام رهبری ضیاء الحق (که **راجا انور** آنرا در صحبت اش با **خلیل زمر**، پیشگویی کرد !) سبب شد که سازمان سیا هلیکوپتر وی را با تمام سرنشینان آن من جمله سفیر خودش منفجر کند و به کار و بار "فاجعه بار" وی در پاکستان خاتمه دهد ! ؟ - توخی } [گفت و شنود حمید عبیدی با (خلیل زمر) یک تن از پرچمی های سابقه دار (متهم به ارتباط با سازمان " سیا) گرفته شده از سایت - www.afghanasamai.com] تکیه بر جملات از توخی]

[۳] - **نجیب جلا**د به نماینده ملل متحد (بین سیوان) تعهد سپرده بود ، به مجرد پیاده شدن در دهلی جدید ، اسمای اعضای "خاد خارجی" و رمز و راز این نهاد قوی البنیه و روسی شده را [که روسها از چندی قبل صلاحیت امر و نهی داکتر نجیب و برادرش (احمد زی) را برآن شبکه سلب کرده بودند] ؛ به غربی ها

خواهد سپرد. بعد از کودتای داوود خان بخصوص کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷، روسها عوامل خود را در بین کارکنان اداری و پرسنل فنی دفتر "ملل متحد" (مثل خانه سامان، درایور، محافظ و ...) داخل کرده بودند [از جمله: یک تن از اعضای جوان خاد بنام "تیمورتکواندو باز" - از اهالی پنجشیر- که در سازمان "ساوو" نفوذ کرده بود و بعد از رهائی از زندان و دیدن با مشاورین روسی "مسعود قهرمان" در پایگاه نظامی اش (طبق گفته فردی که به کابل رفته و متوجه شده بود)؛ وی را در دفتر "ملل متحد" در کابل، به سمت کارمند شامل کار ساخته بودند] علاوه بر عناصر نفوذی در آن دفتر، دو تن جنایت کار و خاین ملی (جنرال اسحق توخی و جنرال جفسر سریاور نجیب) که از جمله اعضای بلند پایه **KGB** (بخش افغانستان) می باشند و از نزدیک ترین و صمیمی ترین افراد قابل اعتماد نجیب بودند؛ دیو خاد را از دوره ریاست خاد و ریاست جمهوری تا آخرین لحظات زندگی اش در دفتر "ملل متحد" زیر نظر داشتند. به مجردیکه که عوامل خلقی **KGB** در قالب نماینده طالب از نجیب خواستند که با آنها برود، این دو جنرال بخصوص بادیگارد وی جفسر که مجهز با ماشیندار بود، مانع خروج نجیب از دفتر "ملل متحد" نشدند. این می رساند که به جنرال جفسر از جانب آن سازمان هدایت داده شده بود که مانع رفتن نجیب از تعمیر دفتر "ملل متحد" نشود. ❏